

سه چهره یک هنر:^۱

نظم، نثر و شعر در ادبیات

علی محمد حق شناس
استاد دانشگاه تهران

چکیده

در این نوشتار نویسنده با اشاره به عدم همسویی و همراهی ادیبان و زبان‌شناسان ایرانی، پیامدهای نامطلوب این وضعیت را برمی‌شمارد؛ سپس از خدمات زبان‌شناسی به تحقیقات ادبی یاد می‌کند و راه‌هایی را نشان می‌دهد که روش‌های زبان‌شناسی قادر است استنباط‌های شمی ادیبان را با روش علمی به اثبات برساند. از دیرباز در مباحث ادبی، سه اصطلاح نظم، نثر و شعر محل اختلاف بوده و تعریف دقیق و حدودمرز روشنی برای آن‌ها وجود نداشته است. نویسنده در این نوشتار کوشیده تا از دیدگاه زبان‌شناسی این سه گونه سخن ادبی را بررسی نماید و تفاوت آن‌ها را نشان دهد و برای تعیین مرز میان زبان و ادبیات ضوابطی عینی و کارآمد به دست بدهد و زمینه‌ای فراهم کند که از رهگذر آن بتوان وضعیت نظم، نثر و شعر را به‌عنوان سه چهره از هنری یگانه با نام هنر کلامی تعیین کرد، و نسبت آن سه را با هم سنجید.

کلید واژه‌ها: نظم، نثر، شعر، شم ادبی، هنر کلامی، نظام ادبی، نظام زبانی، درونه زبان، برونه زبان.

^۱ این مقاله تحریر نهایی مباحثی است که مؤلف پیشتر مطرح ساخته و در بردارنده نظر نهایی ایشان است، و به درخواست مجله مطالعات و تحقیقات ادبی فراهم گردیده است.

در نخستین کنفرانس زبان‌شناسی نظری و کاربردی^۱، حرف‌هایی را در سخنرانی خود مطرح کردم که به بروز جزو بحث‌های بسیار، به‌ویژه از جانب ادیبان حاضر در جلسه، انجامید. جزئیات آن حرف‌ها به یادم نمانده است. متن سخنرانی نیز متأسفانه در مجموعه مقالات کنفرانس آورده نشده است (کوتاهی کردم و متن مزبور را به‌موقع به مسئولان ندادم). اما محورهای اصلی حرف‌های من در آن سخنرانی - گمانم - این بود که زبان و ادبیات را باید به‌عنوان دو نظام نشانه‌شناختی متفاوت، جدا از هم تحلیل کرد و بازشناخت، چون این دو نظام، ماهیت، ساخت و نقش به‌کلی متفاوتی دارند؛ گو آن‌که به‌لحاظ کاربرد در ارتباط تنگاتنگ با همدیگر نیز باشند؛ و این‌که زبان‌شناسی نوین می‌تواند کلیه امکانات نظری، روش‌شناختی، و علمی لازم را برای بررسی و شناخت ادبیات در اختیار ادیبان قرار دهد.

باری، حرف‌هایی که حول محورهایی از این نوع زده شد به جدالی انجامید که تا آخر کنفرانس گاه‌به‌گاه دنبال شد؛ و این همه مرا به این واقعیت تلخ بیش از پیش واقف ساخت که میان زبان‌شناسان و ادیبان این مرز و بوم رابطه چندانی وجود ندارد؛ یا اگر دارد، آن رابطه بیشتر بر بی‌خبری از کار و بار یکدیگر استوار است که خود به ترس و تردید و ناچار پرهیز یکی از دیگری می‌انجامد. حال آن‌که میان این دو گروه رابطه‌ای مبتنی بر حسن ظن برقرار می‌باید باشد که به سعی بر آشنایی بیشتر نسبت به دستاوردهای یکدیگر منتهی گردد و به بنیاد نهادن رسم و راهی کمک کند که به همکاری و هم‌رایی و هم‌سویی منجر شود. وقوف به همین واقعیت مرا (که در حد خود همواره کوشیده‌ام تا اگر بتوانم هم ادیب باشم و هم زبان‌شناس) برانگیخت تا در

سخنرانی بعدی در دومین کنفرانس زبان‌شناسی نظری و کاربردی^۲ به طرح یکی چند فقره از خدماتی بپردازم که زبان‌شناسی می‌تواند در اختیار ادبیات و مطالعات ادبی بگذارد. متن آن سخنرانی اینک در مجموعهٔ مقالات دومین کنفرانس زبان‌شناسی نظری و کاربردی^۳ مکتوب است. مقالهٔ حاضر نیز روایت بازاندیشی شده، بسط یافته و مستندی از همان سخنان است که اینک در هیئت مقاله بازآورده شده است.^۴ ضرورت طرح مجدد و این بار، سنجیده‌تر و پالوده‌تر آن سخنان از آن رو امروز نیز احساس می‌شود که هنوز هم درهای ارتباط میان زبان‌شناسان و ادیبان، کمابیش، بر همان پاشنه می‌چرخد که در زمان برگزاری نخستین کنفرانس زبان‌شناسی دیدیم، و این به گمان من دریغ است از چند جهت: یکی از این جهت که ناف زبان‌شناسی نوین را، لااقل در نخستین حلقه‌های زبان‌شناسی، به نام ادبیات و بررسی‌های جدید ادبی بریده‌اند؛ از جمله در حلقه‌های مسکو^۵، غازان [=کازان]،^۶ ژنو^۷، پراگ^۸ و بعدها، پاریس^۹. در همهٔ این حلقه‌ها بیشترین کارهایی که در زمینهٔ زبان‌شناسی صورت بسته به شوق شناخت دقیق‌تر و عمیق‌تر و عالمانه‌تر ادبیات بوده است. یک گواه صدق این مدعا را در انبوه دانش‌های نوخاسته‌ای می‌توان دید که از برکت همین هم‌سویی و هم‌رایی ادیبان و زبان‌شناسان در جوامع دیگر در عرصهٔ ادبیات تأسیس شده است؛ نظیر صورتگرایی روسی^{۱۰}، نشانه‌شناسی ادبیات^{۱۱}، نقد زبان شناختی^{۱۲}، سبک‌شناسی ادبی^{۱۳} (در مقابل سبک‌شناسی زبانی^{۱۴})، هرمنوتیک^{۱۵}، ساخت‌گرایی^{۱۶}، ساخت‌شکنی^{۱۷} و جز آن. گواه دیگر را در روش‌های علمی‌ای می‌توان یافت که اینک در پژوهش‌های ادبی در جاهای دیگر باب شده‌اند^{۱۸} و همگی نیز عمدتاً آب از آب‌شخور زبان‌شناسی



شپڙه شڪاوه علوم انساني ومطالعات فرهنجی
پرتمال جامع علوم انسانی



شپوهنځي ښوونځي ښوونځي
پرتال جامع علوم انساني

آشکار می‌سازد، چیزی را درباره ماهیت شعر یا سازوکار آن و یا ساختار درونی آن باز نمی‌نماید. به عبارت دیگر، حکم یادشده حقیقتی مسلم هست، اما پاسخی به هیچ سؤالی درباره ادبیات نیست؛ سهل است که خود برانگیزاننده سؤال‌های بسیار در آن باره نیز می‌تواند باشد؛ از آن جمله، این که آیا این حکم فقط درباره شعر صادق است یا درباره کل ادبیات، اعم از رمان و داستان کوتاه و نمایشنامه و قصه و حکایت و جز آن؟ و این که ادبیات در مقام حادثه چگونه در زبان روی می‌دهد؟ و چون روی داد، چگونه در زبان متجلی می‌شود؟ و چون تجلی زبانی یافت، نقش و کارکردش چه فرقی با نقش و کارکرد زبان دارد؟ و این همه در حیات بشری چه تأثیری دارد؟ و فقدان آن چه کمبودی در وجود آدمی ممکن است پدید آورد؟ و سؤال‌های فراوان دیگر از این دست. شاید به همین دلیل هم باشد که شفיעی کدکنی پس از طرح برداشت خود از ادبیات بی‌درنگ به سراغ صورت‌گرایان روسی می‌رود تا این جنبه‌ها از واقعیت شعر و کاروبار آن را به کمک آراء آنان در زمینه آشنایی‌زدائی طرح و توصیف کند(همان: ۵-۱۰)؛ یا به سراغ زبان‌شناسان می‌رود تا رموز بازگشوده شده حادثه شعر را در قالب مقوله‌های «زبان‌شناسیک»(همان: ۱۰-۳۸) بازگوید.

همین توجه شفיעی کدکنی به صورت‌گرایی و زبان‌شناسی، لااقل در بحثی که در اینجا مطرح است می‌تواند مؤید این مدعا باشد که زبان‌شناسی و دیگر علوم برخاسته از آن، دست کم از نظر او، از عهده تبیین و توجیه استنباط‌های شمی در عرصه ادبیات البته برمی‌آید.

اما دامنهٔ توانایی زبان‌شناسی در جهت تبیین استنباط‌های شمی ادیبان، به گمان من، بسیار فراتر از این‌ها می‌رود و تا به جایی می‌رسد که می‌تواند نشان دهد، راز آن حادثهٔ شعری که در زبان روی می‌دهد، بیش از هر چه، در این است که از آن رهگذر ساختاری نو و نظامی تازه در زبان پدید می‌آید که نظام زبان را، بی‌آن که از میان ببرد، در جهت امر ارتباط و پیام‌رسانی خنثی می‌کند و به کنار می‌راند؛ و از آن به بعد نظام تازهٔ ادبی خود نقش ارتباط و پیام‌رسانی را به‌شیوه‌ای به‌کلی متفاوت با شیوهٔ ارتباط و پیام‌رسانی زبانی به عهده می‌گیرد؛ و تا چنین نظام تازه‌ای در زبان پدید نیاید، هیچ مایه از صور خیال و هیچ مقدار از استعاره و مجاز و کنایه و تشبیه و جز آن نمی‌تواند واقعیت زبان را به واقعیت ادبیات بدل کند. درست از همین روی هم هست که می‌بینیم آثار زبانی فراوانی وجود دارند که در آنها از صور خیال و دیگر اسباب ایجاد شعر و ادبیات استفادهٔ فراوان شده است، بی‌آن که آن آثار به آفریده‌های ادبی تغییر ماهیت داده باشند، و در پی آن، نقش زبانی خود را فرو نهاده باشند و پذیرای نقش ادبی شده باشند.

باری، بسط و گسترش نکته‌های اخیر مجال و حوصله‌ای بسیار بازتر و فراخ‌تر از این مقال می‌طلبد، اما همین مقدار کافی است که نشان دهد زبان‌شناسی از چه راه‌هایی می‌تواند صدق دریافت‌های شمی ادیبان را به‌اثبات برساند. پس به سراغ مدعای دیگر برویم تا ببینیم زبان‌شناسی چگونه در جهت پاسخ به سؤال‌ها و حل مشکلات ادبی می‌تواند سودمند افتد یا گوشه‌های مبهم ادبیات را روشن گرداند:



شپوهنځي ښوونځي ښوونځي
پرتال جامع علوم انساني



شپڙه شڪارو علوم انساني و مطالعات فرهنجی
پر تال جامع علوم انسانی

تأیید می‌شود؛ به این معنی که امر ارتباط و پیام‌رسانی در این اثر از رهگذر نظام ادبیات صورت می‌گیرد، و نه از رهگذر نظام زبان. چه نظام زبان در این اثر، بی‌آن که از میان برداشته شود، و امر پیام‌رسانی کنار نهاده شده است. بدین معنی که کلمات موجود در اثر اخیر غالباً رساننده معانی واژگانی و لذا زبانی خود نیستند؛ بلکه رساننده معنایی هستند که در نظام ادبیات و به ملاحظاتی ادبی و غیر زبانی (نظیر ملاحظات تشابه و همجواری و جز آن) به آنها داده شده است؛ و آن معناهای ادبی نیز طبق قواعدی با هم ترکیب شده‌اند که به نظام ادبیات تعلق دارند و نه به نظام زبان (مثل قواعد ناظر بر استعاره و تشبیه و کنایه و مجاز و تشخیص و جز آن). به عنوان مثال «گل بستان» در مثال (۴) دارای معنای ادبی تشخیص^{۲۵} است؛ و اطلاق معنای «بقا» به «گل بستان» اطلاق ادبی است، همین طور است اطلاق «عهد» به «گلستان» و «وفا» به «عهد گلستان» و نظایر این‌ها. به همین دلایل است که ما به یقین درمی‌یابیم که پیامی که با اثر (۴) رسانده می‌شود، حاصل ترکیب معانی ادبی کلمات و روابط ادبی موجود در نظام ادبیات است. پس می‌توانیم با یقین تمام بگوییم که اثر (۴) اثری کاملاً ادبی است، و جای آن کمابیش در انتهای سوی ادبی پیوستار زبان و ادبیات است.

اما به مثال (۲) که می‌رسیم، به مشکلی اساسی برمی‌خوریم؛ چه این اثر به لحاظ ظاهر به اثر زبانی (۱) شباهت نزدیک دارد. کلمات موجود در آن ظاهراً با همان معانی واژگانی و ناگزیر زبانی خود به کار رفته‌اند؛ و همگی نیز برحسب ظاهر طبق قواعد معنایی، نحوی، صرفی و واجی زبان فارسی با هم ترکیب شده‌اند. پس ظاهر امر حکم می‌کند که ما مثال (۲) را اثری زبانی

قلمداد کنیم. اما این تلقی نه با شَم ادبی ما جور درمی‌آید، نه با سنت‌ها و باورها و واقعیت‌های ادبی جامعهٔ فارسی زبان؛ چه این هر دو به ما حکم می‌کنند که مثال (۲) را اثری ادبی قلمداد کنیم. چاره چیست؟ آیا باید منکر وجود مرزی واقعی میان زبان و ادبیات شد یا به جستجوی ضوابطی برآمد که وجود مرز مزبور را تأیید کند؟

و درست در همین جاست که زبان‌شناسی می‌تواند به سؤال ما پاسخی پذیرفتنی دهد؛ بدین معنی که نشان دهد در مثال (۲) نیز، درست مثل مثال (۴) نظامی ادبی هست که وجودش از یک طرف، به خنثی شدن نظام زبانی اثر در امر ارتباط و پیام‌رسانی می‌انجامد، و از طرف دیگر، خود آن نظام امر پیام‌رسانی و ارتباط را به عهده می‌گیرد؛ منتهی نظام ادبی مزبور، این بار نه در سطح واژه و جمله، بلکه در سطح متن^{۲۶} و در پیوند با بافت موقعیت^{۲۷} و عوالم مقال^{۲۸} شکل گرفته است. بدین تفصیل که در متن این مثال، از یک سو، ما با آمیزش گونه‌ها^{۲۹} و سبک‌ها^{۳۰} برمی‌خوریم: «از در گذشتن» به سبکی رسمی و کمابیش ادیبانه تعلق دارد؛ همین‌طور است «دست نوازش»، «مانستن»، «به احتیاط» و جز آن. اما «تن کرخ»، «سرمنگ»، «مشت مشت» و نظائر آن به سبکی غیررسمی، گفتاری و کمابیش عامیانه متعلق است. از سوی دیگر، ما در این اثر با انتخاب‌هایی در سطح معنا و اطلاع مواجه می‌شویم که با بافت موقعیتی جور در نمی‌آید که به عنوان مخاطب خود را درگیر آن می‌یابیم: ما به عنوان خوانندهٔ یک اثر زبانی توقع نداریم که، بی‌آن که با اشخاص موجود در اثر هیچ‌گونه انس و الفتی از پیش داشته باشیم، دریافت‌کنندهٔ اطلاعاتی دربارهٔ آنان باشیم که به زندگی خصوصی و عمیقاً فردی آنان ربط داشته باشد. و از سوی سوم، ما



شپوهنځي ښوونځي ښوونځي
پرتال جامع علوم انساني



شپوهنځي ګاونډي علوم او مطالعات فرېنجي
پر تال جامع علوم انساني

در پیدایش تنوع بی‌شمار آثار ادبی باز نمود. بگذارید نکتهٔ اخیر را به‌کمک مثال‌های (۵) تا (۸) در زیر و در صورت لزوم با ارجاع به مثال‌های (۱) تا (۴) در بالا طرح و شرح کنیم:

(۵) «الهی! ظاهری داریم شوریده، باطنی داریم در خواب؛ سینه‌ای داریم پرآتش، دیده‌ای داریم پرآب؛ گاه در آتش سینه می‌سوزیم و گاه در آب چشم غرقاب، و اَلَيْسَا الْمَرْجِعُ وَالْمَأْبُ» (خواجہ عبداللہ انصاری، ۱۳۵۸: ۴۵-۴۶).

(۶) «شب پاورچین پاورچین می‌رفت. گویا به اندازهٔ کافی خستگی در کرده بود، صداهای دوردست خفیف به گوش می‌رسید، شاید یک مرغ یا پرندهٔ رهگذری خواب می‌دید، شاید گیاهان می‌روئیدند، در این وقت ستاره‌های رنگ پریده پشت توده‌های ابر ناپدید می‌شدند» (هدایت، ۱۳۳۶: ۳۲).

(۷) «به صد دفتر نشاید گفت شرح درد مشتاقی.
بالب دمساز خود گر چغتمی هم‌چونی من گفتمی
مدتیست که خامهٔ عنبرشمامهٔ وقایع‌نگار بلاغت‌شعار رسم فراموشکاری پیش گرفته، یاد یاران قدیم و مخلصان صافی، چنان نمی‌کند. یاد یاران یار را میمون بود. پینکی سحرهای رمضان است که خبط و خطا در تحریرات می‌شود. رحم الله جلاپر.
شب مهتاب کاغذها نویسد کند هر جا غلط، فی الفور لیسد» (فائز مقام، ۱۹)

(۸) «حکایت کرد مرا دوستی که در سفر انیس همغم بود و در حضر جلیس همدم که: وقتی از اوقات به حکم محرکات نوایب و معقبات مصایب، در عرصات بقاع، عزم انتجاع کردم و از اولوالالباب، آثار و اخبار اختراب، استماع کردم» (حمیدالدین بلخی، ۲۵).

مثال‌های (۵) تا (۸) همگی در زمرهٔ آثار ادبی‌اند؛ همگی نیز از نوع یگانهٔ نثر ادبی به‌شمارند. با این‌همه، هریک از آنها فرق بسیار با دیگری دارد. سؤال این که راز این فرق‌ها در چیست؟ اگر همهٔ آثار یادشده از نوع یگانهٔ نثر ادبی‌اند، و ناگزیر همگی یک نوع از آن «حادثه»‌اند که «در زبان روی می‌دهد»، پس چه چیزی سبب می‌شود که هریک تا بدین حد که می‌بینیم با بقیه فرق داشته باشد؟

مقدمتاً باید یادآور شویم که ادبیات را در ردیف هنرها به‌شمار آورده‌اند؛ و چون این هنر در زبان (=کلام) تجلی می‌شود، آن را هنر کلامی (=هنر زبانی) خوانده‌اند: نکته اینجا است که هنرهای دیگر (نقاشی، پیکرتراشی، موسیقی و جز آن) از آنجا که تجلی‌گاهشان (رنگ، چشم، صوت و جز آن) به پیچیدگی و چندجنبگی زبان نیست، ناگزیر نمی‌توانند به اعتبار تجلی‌گاهشان به انواع یا گونه‌های مختلف درآیند. پس اگر در هر یک از هنرهای دیگر گوناگونی‌هایی هم وجود دارد، آن گوناگونی‌ها از جاهای دیگر ریشه می‌گیرند، نه از تجلی‌گاه آنها.

زبان در مقام تجلی‌گاه هنر کلامی، برعکس، پدیده‌ای بسیار پیچیده است، با جنبه‌ها و سطوح گوناگون آوایی، دستوری، معنایی، متنی، موقعیتی و جز آن. و همین پیچیدگی‌ها و چندجنبگی‌ها زمینهٔ بسیار بازی را برای هنر کلامی یا همان ادبیات فراهم می‌کند تا به لحاظ تجلی‌گاه نیز به اشکال یا گونه‌های مختلف متظاهر گردد. مهم‌ترین گونه‌های ادبی که از این رهگذر حاصل می‌شوند همان نظم، نثر و شعرند. این سه گونه را در بیشتر زبان‌های دیگر با نام‌های متفاوت از یکدیگر جدا نگاه می‌دارند؛ از جمله، در زبان انگلیسی که،



شپڙه شڪارو علوم انساني و مطالعات فرېنڊي
پر تال جامع علوم انساني



شپوهنځي ښوونځي ښوونځي
پرتال جامع علوم انساني

بر خود می‌لرزد

و می‌گریزد به سوی

دل شاعر» (جلالی، ۵۸)

(۱۱) گر ز مسجد به خرابات شدم خرده مگیر

مجلس وعظ درازست و زمان خواهد شد (حافظ)

آثار شعری به صرف آن که عمده نظام یا ساختار ادبی‌شان بر بنیاد ساخت‌های معنایی، ارجاعی، متنی و موقعیتی زبان استوار است، عموماً نمی‌توانند در قالب همان کلماتی بازگفته شوند که در خود آن آثار به کار رفته‌اند. به عنوان مثال، هیچ یک از نمونه‌های (۶)، (۱۰) و (۱۱) در بالا را نمی‌توان در قالب الفاظ اصلی آنها بازگفت. از همین رو است که شعر و آثار ادبی شعربنیاد را باید تعبیرپذیرترین نوع ادبی قلمداد کرد. خواننده شعر، به ترتیب، به هنگام آفرینش و بازآفرینی شعر کلمات را در معانی تازه و نامألوف به کار می‌گیرند؛ معنایی که از رهگذر خیال با کلمات شعر پیوند می‌خورند.

پ) نثر: به منظور آن که از نثر در مقام یکی از گونه‌های سه گانه ادبیات تصور درستی به دست دهیم، باید نخست حساب نثر ادبی را از نثر معیار جدا کنیم. نثر معیار واقعیتی زبانی و غیر ادبی است؛ گو آن‌که گاه در آن از آرایه‌های ادبی هم استفاده می‌کنند. اما وجود آرایه‌های ادبی در نثر معیار اساساً نباید به بروز نظام یا ساختاری ادبی از آن دست بینجامد که نظام یا ساختار زبانی آن را از چرخه ارتباط و پیام‌رسانی بیرون براند و آن را از این لحاظ خنثی گرداند. در غیر این صورت، ما با نثرهای معیار بسیار آراسته و به همان

اندازه متکلف و متصنعی خواهیم رسید که نمونه‌های اعلای آنها را در تاریخ و صاف و دره نادره می‌بینیم.

نمونه اعلای نثر معیار زبانی نثری است که نه به بازی‌های برونه‌ای مختص نظم گرایش نامتعادل داشته باشد، نه به بازی‌های درونه‌ای ویژه شعر. برعکس، نثر ادبی، نثری است که در آن، علاوه بر ساختار یا نظام زبانی، ساختار یا نظام ادبی نیز شکل گرفته باشد و همین لایه جدید از نظام ادبی نقش ارتباط و اطلاع رسانی را به عهده داشته باشد. ساختار ادبی موجود در نثر ادبی می‌تواند یا نظم بنیاد باشد، یا شعر بنیاد و یا هر دو. به عنوان مثال، نمونه‌های (۲) و (۶) در بالا هر دو نثرهای ادبی شعر بنیادند؛ و نمونه (۸) نثر ادبی نظم بنیاد است؛ و نمونه‌های (۴)، (۵) و (۷) همگی هم نظم بنیاد و هم شعر بنیادند.

اینک در پرتو آنچه در بالا آمد، می‌توان به روشنی دید که راز وجود گوناگونی‌های فراوان در انواع ادبی، به ویژه در نوع نثر، در این واقعیت نهفته است که هر یک از آن انواع می‌توانند در آفرینش نظام یا ساختار ادبی خود از یکی از سطوح یا جنبه‌های مختلف زبان، در مقام تجلی‌گاه ادبیات بهره بیشتر بگیرند. همین واقعیت در عین حال می‌تواند به مثابه معیاری کارآمد برای ارزشیابی آثار ادبی به کار گرفته شود: مثلی را در نظر آوریم که یک رأس آن به شعر اختصاص یافته باشد، و رأس دیگر آن به نظم، و رأس سوم به نثر. حال اگر جای هر اثر ادبی را به تناسب بهره‌ای تعیین کنیم که در آفرینش ساختار یا نظام ادبی آن اثر از جوهره شعر یا جوهره نظم یا هر دو گرفته شده است، در آن صورت می‌توانیم به راحتی بگوییم که اثر مزبور به لحاظ ساخت یا نظام ادبی تا چه حد از توازن و تعالی برخوردار است که لازمه توفیق آن

است. از این دیدگاه، مثلاً، نثر سعدی و نثر خواجه عبدالله انصاری در مناجات‌هایش در ملتقای سه خطی قرار خواهند گرفت که از گوشه‌های نظم و نثر و شعر بیرون می‌آیند و کمابیش در ناحیه مرکزی مثلث معیار به هم می‌رسند. حال آن که نثر هدایت کمابیش در ناحیه مرکزی خطی قرار خواهد داشت که گوشه‌های نثر و شعر را به هم متصل می‌کند؛ و نثر به‌آذین در همان امتداد، اما نزدیک‌تر به گوشه نثر جای خواهد گرفت. همچنین از این دیدگاه شعر سعدی در نواحی مرکزی مثلث معیار خواهد بود و شعر حافظ در مرکز ناحیه‌ای نزدیک به خطی که نظم و شعر را به هم می‌پیوندد.

پی‌نوشت

۱. این کنفرانس در روزهای شنبه و یک‌شنبه (۱۵ و ۱۶) دی ماه ۱۳۶۹ در دانشگاه علامه طباطبایی برگزار گردید.
۲. کنفرانس مزبور نیز در روزهای ۱۸ تا ۲۰ فروردین سال ۱۳۷۱ در همان دانشگاه علامه برگزار شد.
۳. تحت عنوان «نظم، نثر و شعر؛ سه گونه ادب»؛ مجموعه مقالات دومین کنفرانس زبان‌شناسی نظری و کاربردی؛ تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۷۳، صص ۱۰۲-۱۱۴.
۴. مقاله اخیر چه به لحاظ محتوا، چه ساختار فرق‌های اساسی با متن سخنرانی یاد شده دارد.

5. Moscow Linguistic Circle
6. Kazan Centre of Modern Linguistics
7. Circle F.de Saussure
8. The Linguistic Circle of Prague

۹. منظور مطالعاتی است که از منظر زبان‌شناسی به دست رولان بارت، ریفاتر، پی‌یر گیرو و دیگران در زمینه ادبیات صورت گرفته است.

10. Russian Formalism
11. semiology of literature
12. linguistic criticism
13. literary stylistics
14. linguistic stylistics
15. hermeneutics
16. structuralism
17. deconstruction

۱۸. مثلاً نگاه کنید به:

Mick Short; *Exploring the language of poems, plays and prose*; London and New York: Longman, 1996.

Rugaiya hassan; *Linguistics, Language and Verbal Art*; Oxford: Oxford University Press, 1989.

۱۹. مثلاً نگاه کنید به:

Rugaiya hassan, Op.cit;

Michael Riffaterre; "Describing Poetic Structures: two Approaches to Baudelaire, s le chat"; *Structuralism*; Jacques Ehrman (ed); New York: Anchor books, 1970.

Roland Barthes; *S/Z*; Richard Miller(tr.), New York: Hill and Wang 1974.

John lots, "Metric Typology", in *Style in Language*; T.A. Sebeok (ed.) M.I.T.Press, Cambridge, Masschusetts, 1966.

Willie Van Peer; *Stylistics and Psychology*, London: Croom Holm 1989

20. logical positivism.
21. rational criticism.
22. formal.
23. quantitative.

۲۴. محمدرضا شفیعی کدکنی؛ موسیقی شعر؛ چاپ دوم، تهران: آگاه، ۱۳۶۸.

25. personification

26. text
27. context of situation
28. universe of discourse
29. registers
30. styles
31. paradoxical
32. verbal art
33. expression plane
34. register
35. linguistic forms
36. paraphrased
37. content plane
38. semantic structures

منابع و مأخذ

۱. م. ا. به آذین، غروب رمضان، مهرة مار؛ تهران: آگاه، ۱۳۵۴.
۲. حق شناس، علی محمد؛ «نظم و نثر و شعر: سه گونه ادب»، مجموعه مقالات دومین کنفرانس زبان شناسی نظری و کاربردی؛ تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۷۳.
۳. حمیدالدین بلخی،
۴. خواجه عبدالله انصاری؛ «رسالة پرده حجاب»، در: سخنان پیرهرات؛ به کوشش دکتر محمد جواد شریعت؛ چاپ دوم، تهران: شرکت سهامی کتاب های جیبی، ۱۳۵۸.
۵. دنلی، عبدالرزاق؛ حدائق الجنان یا تجربه الاحرار و تسلیه الابرار؛ به نقل از هزار سال نثر پارسی، کریم کشاورز؛ ج پنجم؛ چاپ دوم، تهران: شرکت سهامی کتاب های جیبی، ۲۵۳۵ شاهنشاهی.
۶. سعدی، گلستان؛ به تصحیح غلامحسین یوسفی؛ تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۸.
۷. شفیعی کدکنی، محمدرضا؛ موسیقی شعر؛ چاپ دوم، تهران: آگاه، ۱۳۶۸.
۸. هدایت، صادق؛ بوف کور؛ چاپ ششم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۶.

۹. یوسفی، غلامحسین؛ کاغذ زر، تهران: آگاه، ۱۳۶۳.

10. Short, Mick; *Exploring the language of poems, plays and prose*; London and New York: Longman, 1996.
11. Hassan, Rukaiya; *Linguistics, Language and Verbal Art*, Oxford: Oxford University Press, 1989.
12. Riffaterre, Michael; "Describing poetic Structures: *two Approaches to Baudelaire, le chat*"; *Structuralism*; Jacques Ehrman, (ed); New York: Anchor books, 1970.
13. Barthes, Roland; *S/Z*; Richard Miller (tr.), New York: Hill and Wang 1974.
14. Lots, John; "Metric Typology", in *Style in Language* T.A. Sebeok (ed.); M.I.T. Press, Cambridge, Massachusetts, 1966.
15. Peer, Willie Van; *Stylistics and Psychology*; London: Croom Holm, 1989.

شعبه‌شناسی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



شپڙه شڪارو علوم انساني و مطالعات فرېنڊي
پرتال جامع علوم انساني